

آن جمله است. مجموعه نسل قلم که او زمان و توان بسیار بر سر آن نهاد، اگر خطا نکنم تا ۱۳۰ کتاب ادامه یافت. انتشار دو کتاب در ماه تعهد سنگینی بود و او بناچار دامنه‌گزینش مترجم را وسیع گرفته بود و همین سبب می‌شد بسیاری از ترجمه‌ها که به دستش می‌رسید کیفیت مطلوب را نداشته باشد. از این روی او خود این متون را دوباره کم و بیش از سر تا ته ترجمه می‌کرد اما در نهایت به نام همان مترجم منتشر می‌شد. وقتی ادامه نسل قلم ناممکن شد دیهیمی تلاش کرد کار را دست کم برای ادبیات چند کشور ادامه بدهد و نتیجه این تلاش تا کنون انتشار دائرةالمعارف نویسندگان روس بوده که جدا از آنچه در مجموعه نسل قلم منتشر شده بود، بخش عمده‌ای از آن (مربوط به نویسندگان قرن ۱۷ و ۱۸) ترجمه خود اوست.

یکی دیگر از طرح‌های بسیار سودمند که باز به همت دیهیمی سامان گرفت ترجمه آثار آیزایا برلین است که خود من هم با شور و شوق در آن شرکت دارم. قرار است در این طرح همه کتابهای ترجمه نشده برلین ترجمه شود. کسانی که با نوشته‌های آیزایا برلین آشنا شده‌اند می‌دانند که این طرح تا چه حد حساب شده و مبتنی بر نیازهای عینی جامعه روشنفکری ماست.

درباره دیهیمی و کارهای او می‌توان بسیار بیش از این سخن گفت، اما من شرح "مناقب" این دوست فرزانه را در همین جا ختم می‌کنم، باشد که شمه‌هایی دیگر از آن را در حدیث دیگران بشنویم. موفقیت او را در کارهای فراوان و ارزشمندش آرزومندم.

ادای دین به خشایار دیهیمی

علی میرزائی^۱

info@negahenou.com

در اوایل سال ۱۳۷۰ بود که من از نزدیک با آقای خشایار دیهیمی آشنا شدم و این آشنایی به همکاری و دوستی انجامید. پیش از آن، با ترجمه‌های او و متونی که ویرایش کرده بود آشنا بودم. در آن زمان من مدیر مسئول و سردبیر ماهنامه علمی - فنی دانشمند بودم. روزی از دوست و همکار همیشگی ام آقای عبدالحسین آذرنگ خواهش کردم برای ویراستاری بخش علوم پایه‌ی دانشمند فردی را به من معرفی کنند. ایشان آقای دیهیمی را معرفی کردند. آقای دیهیمی که در آن روزها از

۱. مدیر مسئول و سردبیر فصلنامه نگاه‌نو

شرکت انتشارات علمی- فرهنگی جدا شده بودند، به دفتر دانشمند آمدند و گپی زدیم و نمونه‌ی کارهایشان را به من نشان دادند و در همان جلسه قرار شد با همدیگر کار و همکاری کنیم. در همان روزها آقای دکتر محمدتقی بانکی، به توصیه‌ی من، امتیاز انتشار نشریه‌ای به نام دانش‌پژوه را گرفته بودند که قرار بود نشریه‌ای باشد برای جوانان با مطالب علمی و فرهنگی و اجتماعی. آقای دیهیمی، پس از اطلاع پیدا کردن از وجود دانش‌پژوه، اظهار تمایل کردند که به جای دانشمند در دانش‌پژوه همکاری کنند. و من که وظیفه راه‌اندازی دانش‌پژوه را پذیرفته بودم، از پیشنهاد آقای دیهیمی استقبال کردم و ایشان به طور تمام وقت در دانش‌پژوه ادامه کار دادند. در روزهایی که در مرحله برنامه‌ریزی و آماده‌سازی و انتشار نخستین شماره دانش‌پژوه بودیم، آقای عبدالحسین آذرنگ، به خواهش من، به یاری آمدند و منظم‌اً در جلسه‌هایی که آقای دکتر بانکی و آقای دیهیمی و من به منظور همفکری و برنامه‌ریزی تشکیل می‌دادیم شرکت کردند. بعد آقای ناصر آقایی و مدتی بعد آقای ناصر نیرمحمدی هم به گروه ما اضافه شدند.

مدتی که گذشت، به این نتیجه رسیدیم که کار ما برای انتشار مجله‌ای که ویژه جوانان باشد و بخواهیم مطالب متنوع علمی و فرهنگی و اجتماعی برای آن آماده کنیم یا در توانمان نیست، یا در خودمان حال و روحیه آن کار را نمی‌بینیم و رفتیم به طرف انتشار نشریه‌ای با الگوی جهان‌نو که در سالهای پیش از انقلاب در می‌آمد. همه آن فصلنامه را به خوبی می‌شناختیم. سرانجام توافق کردیم که همین الگو را دنبال کنیم. موضوع را با آقای دکتر بانکی عنوان کردیم. ایشان پذیرفتند، و آقای دیهیمی پرشور و پرانرژی، با عزمی جزم و انگیزه‌ای بیشتر، کار را ادامه دادند. در همان حال و اوضاع بود که به نظرمان رسید نام مجله‌ای که قرار است با حال و هوای جهان‌نو منتشر شود نمی‌تواند دانش‌پژوه باشد. شروع کردیم به انتخاب نام جدید؛ کاری که به ظاهر آسان، و در عمل بسیار سخت است. دانش‌پژوه را من پیشنهاد کرده بودم (می‌خواستم چیزی باشد شبیه دانشمند؛ در روزهایی که به نظر می‌رسید من دارم از دانشمند جدا می‌شوم که نشدم؛ حدود ۲ سال دیگر در دانشمند ماندم). برای نام جدید نیز چند نام به دکتر بانکی پیشنهاد کردم. یکی از آنها نگاه‌نو بود که ایشان در یکی از جلسه‌های عمومی آن را پسندیدند و نامه نوشتیم به وزارت ارشاد و آنها قبول کردند که ماهنامه‌ی دانش‌پژوه بشود نگاه‌نو. طراحی لوگوی مجله را به دوست از دست رفته‌ام مرتضی ممیز سفارش دادم. این لوگو، ۴۴ شماره بر روی نگاه‌نو چاپ شد.

آقای دیهیمی، با صمیمیت و پشتکار، به تدارک مقاله برای اولین شماره‌ی نگاه‌نو سرگرم بود. هرکس که وظیفه‌ی انتشار اولین شماره‌ی نشریه‌ای را به عهده داشته باشد می‌داند که آماده کردن

نخستین شماره و انتشار آن بسیار مشکل است و در نگاه‌نو. این کار سخت بر دوش دیهیمی بود برای شروع کار، کار بسیار بسیار مشکل جذب همکاران نخبه و صاحب نام است. این اشخاص، چند شماره از نشریه‌ای منتشر نشود و آن را نپسندند، همکاری نمی‌کنند. نمی‌خواهند در نشریه‌ای ضعیف و با کیفیت نازل نام و نشان‌شان بیاید و اعتبار و حیثیت حرفه‌ای‌شان به خطر بیفتد و گاه زایل شود. اما دیهیمی، با استفاده از ارتباطهای گسترده‌اش، به جذب نویسندگان و مترجمان زبده پرداخت. گروهی از همکاران اصلی روزهای اول نگاه‌نو را او به همکاری دعوت کرد (عزت‌الله فولادوند، شادروان عبدالله توکل، رامین کریمیان و ...). برخی از همکاران نیز دوستان و همکاران مشترک‌مان بودند (هرمز عبداللهی، کاوه بیات، و ...). گروه سوم نیز به خواهش من به نگاه‌نو وارد شدند (عبدالحسین آذرنگ، رضا رضایی، مرتضی ثاقب‌فر، و ...).

دیهیمی با شناختی که از متفکران و نویسندگان غیر ایرانی داشت در گزینش مقاله‌هایی که برای ترجمه می‌داد با دقت و تسلط بر موضوع عمل می‌کرد. برای آماده کردن مقاله‌ها - به ویژه ترجمه‌ها - بسیار زحمت می‌کشید. ویراستاری را بسیار دقیق و حرفه‌ای، تا حد ویراستاری بنیادی انجام می‌داد. شهادت می‌دهم که بخش عمده‌ی برخی از ترجمه‌ها را، خودش دوباره ترجمه می‌کرد! به قول خود من، برخی از مقاله‌ها را شخم می‌زد! ضمن اینکه از خودش نیز ترجمه‌هایی برای چاپ در نگاه‌نو انتخاب می‌کرد. پنج شماره اول نگاه‌نو، بی‌برو برگرد، حاصل انتخابهای او و حاصل ویراستاریهای اوست. ضمن اینکه چند مقاله هم آماده کرده بود که من در نگاه‌نو شماره ۶، و شاید هم در شماره ۷ از آنها استفاده کردم.

نخستین شماره‌ی نگاه‌نو در مهرماه ۱۳۷۰ منتشر شد. ماهنامه‌ای با زمینه‌ی اجتماعی، فرهنگی، علمی. نخستین مقاله از من است با عنوان "از چاله به چاه؟" سفرنامه ماندنی است سوغات اقامتی کوتاه در مسکو که هنوز پایتخت "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" بود. روزهایی که علیه گورباچف کودتا شد و او را از کار برکنار کردند. مقاله دوم از دیهیمی بود. ترجمه‌ای با عنوان "نامه به دوستی در غرب" از میخایلو میخایلو فوف. و مقاله‌هایی نیز از عبدالحسین آذرنگ، مرتضی ثاقب‌فر، ناصر نیرمحمدی و ترجمه‌هایی از هرمز عبداللهی، شادروان عبدالله توکل، و ... نوگو و طرح روی جلد و یونیفورم صفحه‌های داخلی از مرتضی ممیز بود. صفحه‌آرایی را خانم روشنگ عرفانیان که در سازمان برنامه و بودجه سالها با من همکاری کرده بود، و خانم سپیده شریفی انجام داده بودند. امور اجرایی نگاه‌نو را برادر من علی اصغر میرزایی به عهده داشت و امور مالی به عهده خانم سیمین دخت میردامادی بود که در دانشمند مدیر امور مالی بودند.

یکی از ابهامهای شروع کارمان در نگاه‌نو این بود که "سردبیر" کیست. ناصر نیرمحمدی و خشایار دیهیمی که در آن زمان همکاران تمام وقت نگاه‌نو بودند، بزرگوارانه، می‌خواستند نام من به عنوان سردبیر گذاشته شود. آقای دکتر بانکی نیز به همین ترتیب. اما من نپذیرفتم، زیرا اولاً سردبیر نشریه‌ای دیگر بودم، و ثانیاً کسی که عملاً سردبیر بود دیهیمی با پشتکار و پرکار بود. به هر صورت در شماره اول نام خشایار دیهیمی به عنوان "دبیر شورای نویسندگان" ثبت شد، و در شماره‌های ۲، ۳، ۴، ۵ نیز به همین ترتیب عمل کردیم. ولی نگاه‌نو، با انتشار نخستین شماره، با مشکلات بسیاری رو به رو شد؛ مشکلاتی که سرانجام، و متأسفانه، به جدایی دیهیمی از نگاه‌نو (پس از انتشار پنجمین شماره در بهمن ۱۳۷۰) و کناره گرفتن دکتر بانکی از ادامه مدیریت بر نگاه‌نو (پس از انتشار هفتمین شماره در اردیبهشت ۱۳۷۱) انجامید. از شماره ۵ به بعد بود که من، به اجبار، و برای اینکه انتشار نگاه‌نو متوقف نشود، مستقیماً و در عمل، کلیه امور را در نگاه‌نو به عهده گرفتم. تا اینکه دکتر بانکی، با موافقت شورای نظارت بر مطبوعات، امتیاز انتشار نگاه‌نو را به من منتقل کرد، و پروانه انتشار نشریه به نام من صادر شد (خرداد ۱۳۷۱).

دیهیمی، اگر چه پس از انتشار نگاه‌نو شماره ۵، با دلگیری از نگاه‌نو جدا شد، اما دوستی‌اش با من ادامه پیدا کرد، و هر وقت خواهشی برای نوشتن یا ترجمه مقاله‌ای از او کردم، با خوشرویی پذیرفت و انجام داد. در مواردی نیز مقاله‌های ارزنده‌ای از دوستان و همکاران‌اش را برای چاپ به من پیشنهاد کرد. دیهیمی پس از جدایی‌اش از نگاه‌نو، اگر چه با نگاه‌نو کم کار کرد، ولی این به معنای دور بودن او از نگاه‌نو نبود. او یکی از مشوقان من در ادامه این راه بود.

درباره دیهیمی می‌توان از زاویه‌های مختلف - در جایگاه مترجم، ویراستار، مدیر نشر، و حتی مقاله‌نویس مطبوعات عمومی - سخن گفت. در اینجا من فقط خواستم از حضور مؤثر او در پایه‌گذاری نگاه‌نو، از صمیمیت او در این کار، و تلاش فراوان‌اش در آغاز انتشار این نشریه سخن بگویم و دین خود را به او ادا کرده باشم. π